

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

## امام حسین علیه السلام از آغاز می‌دانستند که به شهادت می‌رسند (۲)

بحثی را جلسه‌ی قبل شروع کردم که نیمه‌تمام ماند و امروز قصد دارم دنبال کنم. خاطرتان هست که گفتم حدود چهل سال قبل در کتابی به‌نام شهید جاوید تحلیلی راجع به واقعه‌ی عاشورا مطرح شد و در آن کتاب ادعا شد که کوفی‌ها مردمان بسیار خوبی بودند و برای امام حسین علیه السلام یاران صادقی بودند و امام حسین علیه السلام هم اصلاً با اعتماد و یقین به آنها و با این قصد که اگر وارد کوفه شود، اینها سرداران و سربازان و سلحشورانی جدی هستند و به کمک آنها یقیناً می‌تواند حکومت قدرتمندی را تشکیل دهد و به قدرت برسد، از مدینه حرکت کرد و به مکه آمد و از مکه هم به سمت کربلا رفت. براساس این تفکر، امام حسین علیه السلام با اعتماد به اینکه در این حرکت پیروز می‌شود و حکومت تشکیل می‌دهد، حرکت کرد؛ والا اگر می‌دانست شهید می‌شود، یا اقللاً احتمال قوی می‌داد که کشته می‌شود، این سفر خلاف شرع بود؛ چون امام حسین علیه السلام خودشان را به هلاکت انداختند و کسی که با دست خود، خودش را به هلاکت دهد، علی‌رغم دستور قرآن که فرمود: **لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**؛ او نه تنها عصمت و صلاحیت امامت امت را ندارد، حتی از عدالت هم ساقط است و نمی‌شود به‌عنوان امام جماعت هم به او اقتدا کرد. این چیزی است که نویسندگی کتاب شهید جاوید مطرح کرده و تلاش کرده این حرف خودش را آنجا به نتیجه برساند. می‌گوید، مردم کوفه واقعاً آمادگی جهاد در رکاب

امام حسین علیه السلام را داشتند و کاملاً هم صداقت داشتند؛ منتهی این زیاد آمد و راه را بر آنها بست و آنها دیگر نتوانستند به کمک امام حسین علیه السلام بیایند؛ والا خیلی مردمان خوبی بودند. امام حسین علیه السلام هم با اعتماد به آنها حرکت کرد و وقتی به نزدیکی های کوفه رسید و مطمئن شد که نمی شود و حرکتش به نتیجه نمی رسد، فرمود: خوب اگر مرا نمی خواهید، به همان جایی که بودم برمی گردم و با شما صلح می کنم و جنگی ندارم! و حضرت آماده ی صلح کردن با یزید بود! اینها تعبیری است که در این کتاب وجود دارد و بسیار جای تأسف است. نویسنده معتقد است که اگر بخواهیم کمی بی پرده تر صحبت کنیم، امام حسین علیه السلام آن بینش سیاسی لازم را نداشت؛ یعنی حتی در حدّ ابن عباس، در حدّ محمد حنفیه، یا عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و امثال اینها هم بینش نداشت! گمان کرد مردم کوفه او را یاری خواهند کرد و به پیروزی می رسد؛ ولی در عمل به نتیجه نرسید. یارانش یاران خوبی بودند؛ اما خودش به عنوان رهبر، رهبری محروم از بصیرت کافی بود؛ یعنی مشکل و ضعف در مدیریت و رهبری و فرماندهی امام حسین علیه السلام بود! نه در مردم کوفه! خوب اینها نکته های عجیبی است که در این کتاب مطرح شده؛ یعنی آنها به اندازه ی ابن عباس هم امام حسین علیه السلام را دارای تشخیص نمی دانند. چون می دانید وقتی ابن عباس برای امام حسین علیه السلام نقل کرد که آقا شما مردم کوفه را زمان پدرت امیر المؤمنین علیه السلام، زمان برادرت امام مجتبی علیه السلام امتحان کردی؛ اینها آدم های باوفایی نیستند. امام حسین علیه السلام هم حرف ابن عباس را تأیید کرد و فرمود: **لِلّهِ دَرُّ ابْنِ عَبَّاسٍ لَيَنْظُرُ مِنْ سِتْرِ رَقِيقٍ<sup>۲</sup>**؛ ابن عباس درست تشخیص می دهد. از پشت یک پرده ی نازکی واقعیت های آینده را دارد می بیند. حالا ابن عباس می بیند؛ امام حسین علیه السلام نمی بیند؟! تازه خود امام حسین علیه السلام هم دارد تأیید می کند که ابن عباس درست می بیند؛ مطلبی که می گوید درست است؛ ما در این سفر کشته خواهیم شد و کوفیان ما را یاری نخواهند کرد. آن وقت ما باز هم باید بگوییم که امام حسین علیه السلام تشخیص نمی داد؟ فکر می کرد می رود و پیروز می شود؛ حکومت به دستش می آید و کوفیان او را حمایت خواهند کرد؟! کوفیانی که

---

۲. احمدی میانجی، مکاتیب الائمه علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۵۳.

حالا اینها مدافعش شدند و می‌گویند چرا شما می‌گویید ما اهل کوفه نیستیم؛ علی علیه السلام تنها بماند؟ کوفی‌ها چه عیبی دارند؟ کوفیان خیلی شیعیان خوب و ناب و چنین و چنانی بودند. من تعجب می‌کنم! خوب پس چه کسی امام حسین علیه السلام را کشت؟! بین سی هزار تا صدوبیست هزار لشکریانی نقل شده که به جنگ امام حسین علیه السلام آمدند. یک دانه از اینها غیر کوفی نبودند! از شام که برای جنگیدن با امام حسین علیه السلام سرباز نیامد! همه‌ی اینها مردمان کوفه بودند. همان‌هایی که فقط در حد احساسات به امام حسین علیه السلام ابراز علاقه می‌کردند؛ اما وقتی میدان عمل پیش می‌آمد، منافع مادی پیش می‌آمد، خطر پیش می‌آمد، شمشیر به روی امام حسین علیه السلام می‌کشیدند. همان جمله‌ای که فرزدق گفت؛ یادتان است؟ بین راه به امام حسین علیه السلام برخورد کرد و در مورد کوفیان به حضرت عرض کرد: **قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سُيُوفُهُمْ عَلَيْكَ**<sup>۳</sup>؛ دل‌های آنها با توست؛ اما شمشیرهایشان را هم برای حمله کردن به تو آخته‌اند! من نمی‌دانم اینها چگونه قابل دفاعند؟ مردم کوفه با این پیشینه‌ی سیاه و خون‌هایی که به دل امیرالمؤمنین علیه السلام کردند که حضرت می‌فرمود: **وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَ يَحْلِبُ الْهَمَّ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ**<sup>۴</sup>؛ به خدا دل انسان می‌میرد؛ کوه اندوه بر سر انسان فرود می‌آید؛ وقتی که می‌بیند شامیان دور باطلشان، معاویه، این‌طور منسجم و متحدند و شما کوفیان دور حقتان، من علی، این‌گونه متفرقید. کوفیانی که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: شماها عقلتان به اندازه‌ی عقل دختر بچه‌های کم سن و سال هم نیست! **حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ**<sup>۵</sup>؛ مثل دخترکان نوجوانید! فکرتان و اندیشه‌هایتان مثل طفل‌های نابالغ است. خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه را خطاب به کوفیان ببینید! این عملکردشان در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام! آن هم عملکردشان در زمان امام-مجتبی علیه السلام! خیانت پشت خیانت و آخر هم اصلاً حمله‌ور شدند تا حضرت را بکشند؛ همان یاران کوفی

۳. طبری آملی صغیر، دلائل‌الامامة، ص ۱۸۲ و نوادر المعجزات، ص ۲۴۲ و بحرانی، مدینه معجز، ج ۳، ص ۴۵۱.

۴. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۷، ص ۷۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۶۴ و ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۴۷۶.

۵. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۶ و سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۱۴۳.

امام مجتبیٰ (علیه السلام) و بعد هم آن جنایت عظیمی که در داستان عاشورا مرتکب شدند. حالا این آقایان شده‌اند وکیل مدافع کوفیان! کوفیانی که با یک تشر ابن‌زیاد از موضع حمایت از مسلم‌بن‌عقیل دست برداشتند و اصلاً خودشان مسلم‌بن‌عقیل را کشتند؛ از موضع حمایت و یاری اباعبدالله (علیه السلام) دست برداشتند و خودشان امام حسین (علیه السلام) را کشتند. من نمی‌دانم اینها چگونه قابل دفاعند و بعضی‌ها چگونه احساس مسؤلیت کردند که بیایند و چهره‌ی مُشوّه و مُلوث و ظلمانی مردم کوفه را بازسازی کنند و از آن دفاع کنند؟!

و امام این قدر بینش نداشت؟ صریحاً در کتابش می‌نویسد که امام یقین داشت برای حکومت به نتیجه می‌رسد؛ بعد پیش‌بینی حضرت غلط از آب درآمد! این امام، چطور امامی است که به اندازه‌ی مردمانی مانند ابن‌زبیرها و ابن‌عمرها که منحرف‌العقیده هم بودند، قدرت تشخیص ندارد! آن چیزی هم که بعد از ماجرای عاشورا اتفاق افتاد که اینها به آن استناد می‌کنند و می‌گویند کوفیان خیلی آدم‌های خوبی بودند، مثل نهضت توابین، مثل قیام مختار، نتیجه‌ی خون اباعبدالله (علیه السلام) بود! خون امام حسین (علیه السلام) بود که اینها را بیدار و متحول کرد. منهای واقعه‌ی عاشورا و شهادت اباعبدالله (علیه السلام) کوفیان همان آدم‌ها با همان پیشینه‌ی سیاه بودند. شما مسأله‌ی کربلا را حذف کنید، ببینید می‌توانست وقایعی مانند نهضت توابین و ماجرای سلیمان‌بن‌صردخزاعی اتفاق بیفتد؟ حرکتی که انجام دادند و برای گرفتن انتقام خون اباعبدالله (علیه السلام) و ادامه‌ی راهش پیمان بستند. بدون ماجرای عاشورا نهضت مختار می‌توانست شکل بگیرد؟ خون امام حسین (علیه السلام) بود که این کار را کرد!

اینها می‌گویند اگر امام حسین (علیه السلام) می‌دانست که شهید می‌شود، کار خلاف شرع کرده و خون خودش و یارانش را تلف کرده؛ خودش را به دست خودش به هلاکت انداخته! نمی‌دانم اینها چگونه بینش قرآنی دارند؟! بله! نه تنها اتلاف جان که اتلاف مال هم یقیناً حرام است؛ اما فرق است بین اتلاف مال با اینکه انسان مالش را در یک جهاد مالی فدا کند. قرآن فرمود: **جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ**

اللَّهُ! بله! شما اگر پولت را آتش بزنی، تلف کنی، کار حرامی کرده‌ای؛ به این می‌گویند اتلاف مال؛ اما آنجایی که در یک جهاد پولت را هزینه می‌کنی، آن هم اتلاف است؟! البته آن پول هزینه شد و از بین رفت و تو دیگر آن را نداری؛ اما این اتلاف مال نیست؛ بلکه قرآن از آن تجلیل کرده است. به همین ترتیب اگر شما خودت را از این پشت‌بام پرت کنی پایین، خوب این اتلاف جان است و قطعاً خلاف شرع است و حرام؛ اما اینکه در جهاد شرکت کنی و به شهادت برسی، آیا این هم می‌شود خود را به هلاکت انداختن و اتلاف جان؟ چقدر انسان باید از درک مفاهیم دینی و قرآنی و اسلامی دور باشد که این حرکت و نهضت را تعبیر به اتلاف کند! اگر کشته شدن در راه خدا اتلاف است، خوب پس چرا این همه در دعاهای ما هست: **اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ؛ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ**؛<sup>۷</sup> خدایا کشته شدن در راه خودت را روزی من کن!؟

پس ما باید این دعاها را هم جمع کنیم؟ جالب است؛ بگذارید یک بخش از نهج‌البلاغه را برایتان بگویم، ببینید چقدر فاصله است بین این تفکر و تفکری که امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح می‌کنند. حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: **إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ «الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا؛** وقتی که خدای سبحان این آیه را فرو فرستاد که: **الْم** آیا مردم این‌گونه می‌پندارند و حساب می‌کنند که به صرف ادعای ایمان، ما آنها را رها می‌کنیم؟ بدون اینکه امتحان بشوند و به فتنه بیفتند رها می‌شوند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: وقتی خدا این آیه را نازل کرد، من متوجه شدم و یقین کردم که تا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین ما هستند، این فتنه نازل نخواهد شد. **فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؛** به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم که ای رسول خدا! این فتنه‌ای که خدای متعال در این آیه شما را از آن خبردار کرده چیست؟

۶. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۱.

۷. محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای شب‌های ماه رمضان: **وَ قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ فَوْقَ لَنَا وَ دَعَايَ عَهْدِ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ... الْمُسْتَشْهِدِينَ**

**بَيْنَ يَدَيْهِ.**

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ أُمَّتِي سَيُقْتَنُونَ بَعْدِي؛ حضرت رسول ﷺ فرمودند: یا علی! امت من بعد از رحلت من به فتنه می‌افتند و امتحان می‌شوند. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنْ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ حِزَّتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتَ لِي أَبَشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟ امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرمایند: من به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم که یا رسول الله! آیا شما روز جنگ احد که آن گروه به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد، و شهید نشدن خیلی برایم سنگین و دردآور بود، شما آن روز به من نفرمودید، ای علی بشارت باد بر تو که شهادت پیشاروی توست و تو هم در آینده شهید خواهی شد؟ فَقَالَ لِي: إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! تو شهید خواهی شد؛ اما به من بگو که تحمل و صبرت در برابر آن شهادت چگونه خواهد بود؟

حالا دقت کنید! فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَ لَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَ الشُّكْرِ<sup>۱</sup>؛ من عرض کردم: یا رسول الله! شما می‌گویید، صبر و تحملت در برابر شهادت چگونه است؟ اینجا مگر از مواطن و موقعیت‌های صبر است؟! - چون صبر تحمل یک تلخی است؛ برای نتایج شیرینی که در آینده دارد. - عرض کردم: یا رسول الله! اینجا، جای صبر کردن نیست؛ جای مژده دادن و بشارت و شکرگزاری است؛ جایی است که انسان باید مستبشر و خوشحال باشد و شاکر و سپاسگزار باشد. شهادت جایی نیست که من بخواهم صبر و تحمل کنم. شهادت در چشم امیرالمؤمنین عليه السلام این است! نه هلاک شدن؛ نه نابود شدن! اگر مراجعه کنید، حضرت در ادامه‌ی همین خطبه، جمله‌های بسیار جالبی دارند. مشکل این است که اینها این منطق را درک نکردند؛ همین منطقی که انقلاب اسلامی ایران با آن به نتیجه رسید. این جمله‌ی معروفی که جزو شعارهای اصلی امام در این نهضت بود که خون بر شمشیر پیروز است؛ پیروزی خون بر شمشیر! خوب، اینها پیروزی خون بر شمشیر را درک نکردند. فکر می‌کنند اگر کسی خونس بر زمین ریخت، شکست خورده و خونس تلف شده است. نمی-

۸. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۵، ص ۲۲۰ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۱ و عروسی‌حویزی، نورالتقلین، ج ۴، ص

دانند که گاهی اوقات خون است که بر شمشیر پیروز می‌شود. شهادت است که قدرتمندان مسلح را از پا درمی‌آورد. نمونه‌اش را هم شما در همین انقلاب ایران دیدید. مردم ما با جنگیدن پیروز نشدند. مردم ما کدام‌یک از آن سلاح‌های مخوفی را که در اختیار رژیم مستبد و جنایتکار شاه بود داشتند؟ خون بر شمشیر پیروز شد! خون شهیدان پایه‌های آن رژیم ددمنش را سست کرد و فروریخت. اینها گمان می‌کنند که تنها راه پیروزی این است که یک نفوق نظامی وجود داشته باشد؛ تعداد سربازهای ما بیشتر از طرف مقابل باشد؛ سلاح‌هایمان هم پیشرفته‌تر باشد؛ آن موقع پیروزی قابل تصور است. اینکه می‌شود با خون خود، دشمن را از پای درآورد، اصلاً برایشان نامفهوم است. چون این را نمی‌فهمند؛ لذا می‌گویند اگر امام حسین علیه السلام می‌داند که شهید می‌شود و می‌رود، دارد خودش را تلف می‌کند. بعد از کربلا یزید مقتدرتر شد و امام حسین علیه السلام هم که لگدمال شد و از بین رفت و تمام شد! پس این کار خلاف شرع است! بنابراین امام حسین علیه السلام نمی‌دانست کشته می‌شود. امام حسین علیه السلام گمان می‌کرد، ولو اشتباه می‌کرد، ولی گمان می‌کرد که پیروز می‌شود و حکومت تشکیل می‌دهد. به حمایت کوفیان دل بسته بود و اعتماد داشت؛ منتهی اشتباه کرد!!

اینها حرف‌های بسیار اسفانگیزی است! بسیار اسفانگیز! شما در قرآن در داستان حضرت یوسف علیه السلام دیدید، وقتی که آن زنان درباری مصر آمدند و به حضرت یوسف علیه السلام اصرار کردند که تن به بی‌عفتی بدهد، یوسف علیه السلام چه گفت؛ گفت: **رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ**؛ خدایا زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه که اینان مرا به آن دعوت می‌کنند. پس ببینید، تن دادن به زندان را ترجیح داد. خوب، زندان هم چیز دردناکی است؛ اینکه انسان بخواهد سال‌ها آزادیش را از دست بدهد و در زندان تحت فشار باشد. اما گاهی اوقات، جا دارد که انسان به خاطر گریز از یک چیز بدتر، زندان را هم استقبال کند. حالا امام حسین علیه السلام هم برای اینکه اسلام از بین نرود، این حکومت ضدالهی و ضدقرآنی و ضدنبوی مستقر نشود، این حکومت جنایتکار و خونخوار یزید، این حکومت فاسد و تبهکار اموی،

استمرار پیدا نکند و تثبیت نشود، به خاطر حفظ کیان اسلام، می‌گوید: خدایا شهادت برای من مطلوب‌تر از این است که اینان مرا به آن می‌خوانند. اینها مرا به بیعت می‌خوانند: **إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى** **قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هِيَهَاتَ مِّنَّا الدَّلَّةُ**<sup>۱</sup>؛ این همان منطق قرآن است. لازم نیست حضرت یقین داشته باشد که در این جنگ پیروز می‌شود و حکومت به دست می‌آورد تا رفتنش به سمت جهاد مشروع باشد.

علی‌ای‌حال داشتیم حوادث را دنبال می‌کردیم. گفتیم که جریان حوادث و همان سخنانی که حضرت بیان کردند و رفتارهایشان، کاملاً و به خوبی نشان می‌دهد که حضرت منتظر نبودند نامه‌ی کوفیان بیاید تا بخواهند حرکت کنند؛ تا بگوییم حضرت به حمایت کوفیان اعتماد کرد؛ بعد برای تشکیل حکومت اسلامی حرکت کرد. دیدید، ماه‌ها قبل از اینکه نامه‌های کوفیان در مکه به حضرت برسد، حضرت در مدینه در برابر پیشنهاد بیعتی که استاندار مدینه کرد، چگونه ایستادند! گفتیم که حتی نه این موقع، بلکه سال‌ها قبل، دو سال قبل، حضرت در منا چگونه موضع گرفتند و سخنرانی کردند! چگونه اهداف نهضتشان را تبیین کردند! و بعد وقتی که دیدند شرایط برای ترور ایشان مهیاست، چون یزید به استاندار مدینه دستور داده بود که یا بیعت بگیر، یا سر حسین علیه السلام را جدا کن و برای من بفرست، خوب حضرت دیدند که در معرض ترور هستند، لذا از مدینه بیرون رفتند. و در راه مکه و مدینه، دیدید که در شلوغ‌ترین ایام از شاهراه اصلی رفتند که صورت ظاهر اگر کسی می‌خواهد جان سالم به در ببرد، باید از چشم مأموران حکومت یزید خودش را مخفی کند و مثل عبدالله بن زبیر به بیراهه بزند و از بیراهه خود را به مکه برساند، ولی هرچه به حضرت اصرار کردند که از بیراهه بروید، نپذیرفتند. چون می‌دانستند اتفاقاً این همان چیزی است که یزید می‌خواهد، که حضرت از بیراهه بروند و یک گروه تروریست در همان بیراهه جایی که هیچ‌کسی نیست حضرت را به شهادت برسانند؛ بعد هم بگویند یک عده مثلاً دزد سرگردنه، آمدند جلوی قافله‌ی حضرت را گرفتند که دزدی کنند،

---

۱۰. سید بن طاووس، اللّهوف، ص ۹۷ و طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳.



اینها هم مقاومت کردند و دزدها کشتندشان! بعد حکومت یزید طیّ یک اطلاعیّه این کار را محکوم کند و بعد هم اعلام کند که دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی ما به شدت این دزدان و غارتگرانی که امام حسین علیه السلام را کشتند تعقیب و دستگیر و مجازات خواهد کرد! و این طوری یزید، هم خودش را از مشکل امام حسین علیه السلام نجات بدهد، هم خون امام حسین علیه السلام به گردنش نیفتد. خوب، حضرت به جاده‌ی اصلی آمدند و گفتند اگر می‌خواهند مرا بکشند، بگذار در جایی بکشند که همه‌ی مردم حضور دارند؛ جایی که در آن ایّام شلوغ عمره‌ی رجبیه بسیار پرتردّد بود. تا اینکه به مکه رسیدند و در مکه هم، حدود چهار ماهی که حضرت از سوّم شعبان تا هشتم ذی‌الحجّه در آنجا تشریف داشتند، چگونه فعالیت کردند! چگونه مردم را آگاه کردند! چگونه اهداف خودش را تبیین کردند! و وقتی آن گروه تروریست، حدود سیصد نفر مسلّح، به سرکردگی عمرو بن سعید آمدند تا حضرت را در همان شلوغی‌های مینا یا عرفات، یا مثلاً شب‌هنگام در مشعر الحرام وسط آن بیابان‌ها بکشند، حضرت از مکه خارج شدند. همین امروز هم اگر کسی را در آن شرایط در آنجایی که شب‌ها حاجی‌ها سنگ جمع می‌کنند، ترور کنند، قاتلش واقعاً پیدا نمی‌شود؛ با این همه چراغ‌ها و نورافکن‌هایی که سرزمین مشعر را روشن می‌کنند؛ چه رسد به آن روز که تاریکی مطلق بود؛ به راحتی می‌شد امام حسین علیه السلام را بکشند؛ یا در طواف، با این جمعیت انبوه و فشرده، یک خنجر از دست کسی در بدن حضرت فرو می‌رفت؛ بعد هم زیر جامه‌ی احرام مخفی می‌شد. و گفتیم سابقه‌ی این ترورها هم وجود داشت؛ ترور اتفاق می‌افتاد و حکومت هم هیچ مشکلی پیدا نمی‌کرد و مسؤولیت ترور به گردن حکومت نمی‌افتاد.

لذا حضرت در یک شرایط بسیار حساب‌شده و دقیق از مکه خارج می‌شوند؛ یعنی در روز هشتم ذی‌الحجّه؛ چون اصلاً قصد حجّ نکرده بودند و با قصد عمره‌ی مفرده تشریف آورده بودند و عمره‌ی مفرده‌شان را هم انجام دادند. حضرت برنامه‌ی از پیش تعریف‌شده‌ای داشتند و روز هشتم ذی‌الحجّه یعنی روزی که همه‌ی حاجیان، تمام جمعیتی که حجّ می‌گزارند، دیگر به مکه رسیده‌اند و آماده‌ی حرکتند، در آن شرایط امام حسین علیه السلام یک‌باره جدا می‌شوند و از مکه بیرون می‌آیند؛ یعنی در روزی که بیشترین توجّه را جلب می‌کند. کار کاملاً حساب‌شده‌ی تبلیغاتی هم هست؛ یعنی کاملاً همه‌ی

توجه‌ها متمرکز می‌شود که پسر پیغمبر خدا ﷺ کجا دارد می‌رود؟! چرا دارد می‌رود؟! کاملاً ذهن‌ها حساس می‌شود و به فکر می‌افتد که موضوع چیست؟ چرا امام حسین علیه السلام حج نمی‌گزارد؟ خودش و زن و بچه‌اش با تعداد محدودی از اصحابش دارند می‌روند! به هر حال حضرت حرکتشان را ادامه می‌دهند تا بروند جایی شهید شوند که کاملاً دست جنایتکار یزید آنجا روشن و معلوم باشد و حضرت با تیغ‌های ناشناخته از پا در نیایند. داستان سعد بن عُبَّاده که قاتل الجن بود را برایتان گفته‌ام، یا کسانی دیگری که صلیب‌الجن بودند که حکومت آنها را ترور می‌کرد و به پای جن می‌انداخت! می‌گفت، جن‌ها او را کشته‌اند! امام حسین علیه السلام هم نمی‌خواستند این‌طور شود. می‌خواستند جایی بروند که کاملاً معلوم باشد، چه کسی دارد ایشان را می‌کشد؟ و به چه جرم و جنایتی ایشان را می‌کشد؟ حرکت امام-حسین علیه السلام کاملاً حساب شده بود.

علی‌ای‌حال تا اینجای بحث را قبلاً اشاره کرده بودم و نمونه‌هایی از جملات حضرت را بیان کرده بودم. اینکه می‌گویند حضرت از شهادتشان خبر نداشتند، خلاف روایات است. جلسه‌ی قبل دو گفتگوی حضرت را در مدینه برایتان نقل کردم و حالا در مکه مواردی را اشاره می‌کنم. داستان عبدالله بن عمر را هم برایتان گفتم. او در بدو ورود حضرت به مکه آمد و تلاش کرد حضرت را منصرف کند و حضرت آنجا خبر از شهادت خودشان دادند. باز گفتیم در بدو ورود به مکه، نامه‌ی محمد بن حنفیه به حضرت رسید و حضرت بعد از رسیدن آن نامه، در بیاناتشان از شهادت خودشان خبر دادند. چگونه می‌گویند حضرت خبر نداشت شهید می‌شود و اگر خبر داشت رفتنش خلاف شرع بود؟ با این همه نقل‌هایی که از حضرت هست! حضرت در آستانه‌ی خروجشان از مکه باز به صراحت از شهادت خودشان خبر دادند. خطبه‌ای که خواندند و خطبه‌ی بسیار زیبایی هم هست: **الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ؛** بعد از شهادت به وحدانیت خدا و اینکه هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست و شهادت به رسالت پیغمبر ﷺ شروع صحبتشان این است: **خُطُّ الْمَوْتِ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخْطُ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفِتَاةِ؛** همان‌طور که گردن‌بند بر گردن نوع‌روسان جا می‌اندازد، مرگ هم بر گردن انسان همین‌گونه نقش

انداخته! **وَ مَا أَوْلَهُنِي إِلَىٰ أَسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيهِ؛** و چقدر و له و اشتیاق من زیاد است که به اسلاف خودم ملحق شوم؛ به پیامبر ﷺ، به امیرالمؤمنین ﷺ، به امام- مجتبیٰ ﷺ، مثل اشتیاق یعقوب ﷺ که دلش می‌خواست به یوسف ﷺ برسد! و یک قتلگاهی برای من انتخاب شده از جانب خدا که من دارم به ملاقات او می‌روم! حضرت به این روشنی می‌گویند: من دارم به سمت شهادت گاهم می‌روم. **كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَابِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ؛** حضرت جای شهادتشان را هم بیان می‌کنند. می‌گویند: گویا می‌بینم که گرگ‌های درنده‌ی بیابان دارند بدن من را بین نوابیس و کربلا تکه تکه می‌کنند. **فَيَمْلَأَن مَنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِيَةً سُعْبًا لَامْحِيصَ عَن يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ رَضِيَ اللهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛** رضایت خدای متعال همان رضایت ما اهل بیت ﷺ است. خدا شهادت را مقدر کرده؛ ما هم دوست می‌داریم. **نَصْبِرُ عَلَىٰ بَلَاءِهِ وَ يُؤَفِّقُنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ؛** ما بر بلایی که از جانب خدا برایمان مقدر شده، صبر می‌کنیم؛ شکیبایی می‌ورزیم و خدا هم اجرهایی را که برای صابران معین کرده به‌تمامی به ما عطا می‌کند. آخر همین سخنرانی هم که طولانی است و فرصت نیست بخوانم، حضرت می‌فرماید: **مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُّصْحِحًا إِنْ-** **شَاءَ اللهُ تَعَالَى.**<sup>۱۱</sup> هر کسی که خودش را آماده کرده تا خون قلبش را در راه ما بذل کند و تن به لقاءالله و شهادت داده، با ما حرکت کند. من فردا صبح به سمت کربلا حرکت می‌کنم. این سخنرانی حضرت در آستانه‌ی خروج از مکه است. کسانی که می‌گویند حضرت از شهادتشان خبر نداشتند و اگر می‌دانستند که شهید می‌شوند این کارشان خلاف شرع بوده که خودشان را به کشتن دادند، این سخنان را چگونه توجیه می‌کنند؟ اینها که یکی، دو تا نیست! مورد بعدی باز در پاسخ ابن عباس که مجدداً از حضرت خواست از این سفر منصرف شوند، حضرت می‌فرماید: **يَا ابْنَ عَمِّ! إِنِّي وَ اللهُ لَأَعْلَمُ أَنَّكَ نَاصِحٌ مُّشْفِقٌ؛** ای عموزاده! به خدا سوگند من می‌دانم تو خیرخواه منی و مشفق برای من! **وَ لَكِنِّي قَدْ أَرْمَعْتُ وَ أَجْمَعْتُ**

۱۱. سیدبن طاووس، اللّهوف، ص ۶۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶ و اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۹.

عَلَى الْمَسِيرِ<sup>۱۲</sup>. اما بدان که من تصمیم را برای حرکت گرفته‌ام. وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَن يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعُلُقَةَ مِنْ جَوْفِي؛ به خدا سوگند اینها مرا دعوت نکردند و نخواندند، مگر برای اینکه خون قلبم را از درون من بیرون بریزند؛ شهیدم کنند؛ البته بعد هم فرمود: فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدُلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذْلَ فِرْقِ الْأُمَمِ<sup>۱۳</sup>؛ بعد از اینکه مرا کشتند، فکر نکنید که به پیروزی می‌رسند؛ نه! خدا کسی را بر این مردم کوفه حاکم می‌کند که چنان آنان را به خواری می‌افکند که حدّ ندارد. پس ببینید، باز تأکید بر این است که من شهید خواهم شد.

مواردی که نشان می‌دهد حضرت می‌دانستند شهید می‌شوند، یکی، دو تا نیست. همان‌طور که گفتم، عبدالله بن زبیر با همان شئامتی که داشت، آمد تلاش کرد حضرت را منصرف کند. حضرت فرمودند: اگر چه او در صورت ظاهر می‌گوید من از مکه نروم؛ اما ته دلش از خدا می‌خواهد که من از مکه بیرون بروم. و همان‌جا باز تأکید کردند که من کشته می‌شوم و اگر من یک وجب بیرون مکه کشته شوم، برایم بهتر از این است که داخل مکه کشته شوم؛ و دو وجب بیرون مکه کشته شوم، بهتر از این است که یک وجب بیرون مکه؛ و اگر در ساحل فرات شهید و مدفون شوم، برایم بهتر از این است که در مکه دفن شوم. يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ لَأَنْ أُدْفَنَ بِسَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْفَنَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ<sup>۱۴</sup>؛ و تأکید کردند که به من می‌گویند کبوتر حرم باش! اما برای من دوست‌داشتنی‌تر است که بیرون مکه کشته شوم. حضرت در موارد متعددی، فراوان بر این نکته تأکید کردند که شهید می‌شوند. این هم در پاسخ عبدالله بن زبیر بود.

خوب، اینها در پاسخ به مراجعاتی بود که در مکه به حضرت می‌شد که بیرون نروید؛ ولی حضرت تأکید کردند که من با علم به شهادتم دارم می‌روم. بین راه مکه تا کربلا هم موارد متعددی وجود دارد

۱۲. پژوهشکده‌ی باقرالعلوم، موسوعه‌الامام‌الحسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۰.

۱۳. محدث قمی، نفس‌المهموم، ص ۹۸ و موسوعه‌الامام‌الحسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

۱۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۶ و صدوق، کامل‌الزیارات، ص ۷۳ و بحرانی‌اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۱۵۵.

که حضرت بر شهادت خودشان تأکید کردند. یکی در پاسخ محمد حنفیه که وقتی حضرت از مکه خارج شدند، او خود را بین راه به ایشان رساند و گفت: شما به من قول دادید که فکر کنید! به من گفتید که روی حرف‌هایت فکر می‌کنم؛ چه شد که با زن و بچه راه افتاده‌اید و دارید می‌روید؟ حضرت فرمودند: بلی... **آتانی رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ عَلَيْكَ أُخْرَجَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا... إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا<sup>۱۵</sup>؛** بله! اما بعد از اینکه تو از پیش من رفتی، پیامبر ﷺ نزد من آمدند و گفتند: ای حسین! خروج کن؛ قیام کن! از مکه بیرون برو که خدای متعال مشیتش به این تعلق گرفته که تو را شهید و کشته ببیند و مشیتش تعلق گرفته که خانواده و زن و بچه‌ات را هم اسیر ببیند! خوب، این نشان می‌دهد که حضرت می‌دانستند ماجرای شهادت در پیش است. یا در پاسخ عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید، حضرت باز تأکید کردند که من شهید خواهم شد. اینها دیگر مواردی است که بین راه کربلاست. این دو در بین راه خدمت حضرت رسیدند و حضرت همین مضمون را فرمودند که: **إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أُمِرْتُ فِيهَا بِأَمْرٍ أَنَا مَاضٍ لَهُ، عَلَيَّ كَانُ، أَوْ لِي<sup>۱۶</sup>؛** من پیغمبر ﷺ را در خواب دیدم و مأمور شدم به این کار و می‌روم کاری را انجام بدهم که برای من سزاوارتر است؛ و همان‌جا باز تأکید کردند که این راهی که داریم می‌رویم، راه شهادت است؛ خبر از شهادتشان دادند.

مورد بعدی، ابن‌نُماش است که در بین راه به حضرت برمی‌خورد و حضرت مسأله‌ی شهادتشان را به او هم می‌گویند. فرمودند: **إِنَّ هَؤُلَاءِ أَخَاؤُنِي وَ هَذِهِ كُنُوبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هُمْ قَاتِلِي<sup>۱۷</sup>!** اینها مرا تهدید می‌کنند و می‌ترسانند؛ اما این هم نامه‌های مردم کوفه است؛ **وَ هُمْ قَاتِلِي!** اینها در عین اینکه مرا دعوت کردند که

۱۵. سیّدین طاووس، اللّهوف، ص ۶۵ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۱۴.

۱۶. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۵۵ و احمدی میانجی، مکاتیب الائمه، ج ۳، ص ۱۳۷ و موسوعه الامام الحسین ﷺ، ج ۲، ص ۲۳۸.

۱۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۸ و حسینی موسوی، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۳۶ و بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

بیا ما امام نداریم، رهبر نداریم، فرمانروا می‌خواهیم؛ اما قاتل من هستند! می‌دانم همین‌هایی که دعوت‌م کردند، مرا خواهند کشت.

نمونه‌های بسیار فراوانی دارد. مورد بعدی در بطن عَقَبه است؛ در یکی از منازل بین راه، از زباله که حرکت کردند، حضرت وارد آنجا که شدند باز به عمرو بن لَوازان فرمودند: **ما آرانی إِلَّا مَقْتُولًا ... رُؤْيَا رَأَيْتُهَا فِي الْمَنَامِ ... كِلَابًا تَنْهَشُنِي أَشَدُّهَا عَلَيَّ كَلْبٌ أَبْعَعُ<sup>۱۸</sup>**؛ خودم را نمی‌بینم مگر کشته شده و شهید! من در خواب دیدم که سگ‌هایی به من حمله‌ور شدند و شدیدترین آنها یک سگ پیس است. وقتی روز عاشورا شمر ملعون روی سینه‌ی حضرت نشست، حضرت فرمودند: تو همان سگ هستی و دیگر می‌دانم که تویی که سر مرا جدا می‌کنی.

باز مورد دیگر که حضرت تأکید کردند بر اینکه من می‌دانم شهید می‌شوم، در منزل شِراف است. بعد از اینکه حضرت نماز عصر را به‌جا آوردند، یک صحبتی فرمودند. چون وقتی حرّ آمد جلوی حضرت را گرفت، حضرت بعد از اینکه به آنها آب دادند و آن‌طور بزرگوارانه برخورد کردند، یک سخنرانی کردند در مورد اینکه هدفشان از این نهضت چیست و بر حقانیت خودشان برای حکومت و جنایتکار بودن حکومت یزید تأکید کردند. یک سخنرانی دیگر هم کردند که ابراز شهادت بود و اینکه، تو مرا به کشته شدن تهدید می‌کنی؟! کاری بیش از کشتن من از شما بر نمی‌آید! ولی من محال است تسلیم شوم. در آن سخنرانی اولشان که بعد از نماز عصر است، حضرت خبر می‌دهند که به شهادت خواهند رسید.

مورد دیگر در منزل رَحِیمه است. ابوهَرَم به حضرت می‌رسد، و باز حضرت تصریح می‌کنند به اینکه: **يا أَبَاهِرِمِ إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبْرْتُ وَ طَلَبُوا مَالِي فَصَبْرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَإِنَّمِ اللَّهُ لَيَقْتُلُنِي<sup>۱۹</sup>**؛ ای ابا-هرم! بنی‌امیه به من توهین کردند، من تحمل کردم. مالم را گرفتند، تحمل کردم؛ اما درصدد کشتن

۱۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷ و صدوق، کامل‌الزبائر، ص ۷۵ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۳۹۱.

۱۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۴ و صدوق، الامالی، ص ۱۵۳ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۱۶۳.

من برآمدند؛ لذا از آنها گریختم و خودم را از دسترسشان خارج کردم و سوگند به خدا که اینها مرا خواهند کشت. ببینید، حضرت می‌دانند شهید خواهند شد.

مورد دیگری که حضرت بر شهادت خودشان تصریح می‌کنند، در پاسخ عبدالله بن حرّ جعفی است که در بحث استفاده از فرصت‌های ویژه‌ای که مؤمن باید از آن استفاده کند، به او اشاره کردم. عبدالله بن حرّ جعفی همان آدم تبهکاری بود که حضرت به سراغ او رفتند و خواستند به ایشان بیوند و با این حرکت همه‌ی گذشته‌اش را پاک کند و او نپذیرفت؛ ولی گفت من یک اسب خوبی دارم و یک شمشیر خوبی که اینها را به شما می‌دهم. حضرت فرمودند: نه! من نه به اسب تو احتیاج دارم و نه به شمشیر تو! اسب خودم ذوالجناح هست؛ شمشیرم هم ذوالفقار امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ نیازی به اسب و شمشیر تو نیست. بنده‌ی خدا من خواستم تو را نجات بدهم! حضرت آنجا هم تصریح می‌کنند به اینکه: **إِنِّي أَنْصَحُ لَكَ كَمَا نَصَحْتُ لِي، إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَسْمَعَ صُرَاخَنَا وَ لَا تَشْهَدَ وَ قُفْتَنَا أَوْ وَقَعْنَا إِنْ كَانَتْ بَيْنَنَا فَافْعَلْ، فَوَ اللَّهُ لَا يَسْمَعُ دَاعِيَنَا أَحَدٌ لَا يَنْصُرُنَا إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ**<sup>۲۰</sup>؛ نصیحتت می‌کنم که اگر با من نمی‌آیی، برو یک جایی که صدای مظلومیت من به تو نرسد؛ چون کسی نیست که صدای مظلومیت ما را بشنود و شهادت ما را ببیند و به کمک ما نیاید، مگر اینکه خدای متعال او را در آتش دوزخ می‌اندازد. همه‌ی اینها اشاره است به اینکه حضرت از شهادتشان خبر دارند.

مورد دیگر عمرو بن قیس و پسرعمویش است که در منزل بنی‌مقاتل خدمت حضرت می‌رسند. حضرت هنوز به کربلا نرسیده‌اند و بین راهند و به آنها هم همین را می‌فرمایند: حالا که نمی‌آیید ما را همراهی کنید، **فَانْطَلِقَا فَلَا تَسْمَعَا لِي وَاعِيَةً وَ لَا تَرِيَا لِي سَوَادًا فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَنَا أَوْ رَأَى سَوَادَنَا فَلَمْ يُجِبْنَا وَ لَمْ يُعْشَا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكَبَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ**<sup>۲۱</sup>؛ همان حرف را به اینها هم می‌زنند. می‌فرمایند: حالا که قصد همراهی ما را ندارید، جایی بروید که نه صدای ما را بشنوید و نه حتی سیاهی ما و سایه-

۲۰. شامی، الدرّ النظیم، ص ۵۵۰ و موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۵۳۰.

۲۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۴ و صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۵۹ و کشی، رجال الکشی، ص ۱۱۴.

ی را ببینید؛ چرا که هر کسی صدای کمک طلبیدن ما را بشنود، یا از دور هم چشم‌انداز و دورنمای شهادت ما را ببیند و به یاری ما نشتابد و ما را اجابت نکند، حق است بر خدا که او را با بینی درون آتش دوزخ بیندازد و پرتاب کند.

باز مورد دیگر در نزدیکی‌های کربلاست که خاطرتان هست، حضرت درحالی که بر روی مرکبشان بودند یک حالت خواب مختصر و سبکی به ایشان دست می‌دهد؛ بعد سر برمی‌دارند از روی آن چوبه- ای که روی مرکب یا محمل بوده و کلمه‌ی استرجاع را به زبان می‌آورند: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**<sup>۲۲</sup>؛ **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**<sup>۲۳</sup>؛ حضرت علی اکبر علیه السلام نزدیک مرکب امام راه طی می‌کردند؛ سؤال کردند که چرا استرجاع گفتید؟ چون کلمه‌ی استرجاع را انسان در زمان مصیبت به زبان می‌آورد. **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**<sup>۲۴</sup>؛ حضرت به پسر بزرگوارشان می‌فرمایند: **يَا بُنَيَّ إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَهُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَ الْمَنَايَا تَسْرِي إِلَيْهِمْ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا؛** خواب مختصری به من دست داد و دیدم که یک سواری، درواقع یک هاتفی، ندایی به من می‌دهد و می‌گوید که این قوم و جماعت دارند در این هنگام شب حرکت می‌کنند و مرگ هم به دنبال آنها تعقیبشان می‌کند و من یقین کردم که این خبر مرگ ماست که هاتف به ما می‌گوید و ما کشته خواهیم شد. بعد حضرت علی اکبر علیه السلام عرضه می‌دارند که: **فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَتِ! لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءًا أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟** پدر جان! خدا برای شما بدی پیش نیاورد؛ مگر ما در این راهی که داریم می‌رویم برحق نیستیم؟ حضرت می‌فرمایند: بله ما جز در راه حق قدم بر نمی‌داریم. حضرت علی اکبر علیه السلام عرضه می‌دارند: **إِذَا لَا بُدَّ لِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّقِينَ؛** حالا که ما برحقیق دیگر چه ترسی از مرگ و کشته شدن؟! در اینجا

۲۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۲۳. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۲.

۲۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.



امام فرزندان را دعا می‌کنند و می‌فرمایند: **جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرٍ مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ**<sup>۲۵</sup>؛ بهترین پاداشی که از پدری به فرزندی می‌تواند داده شود، خدای متعال از جانب من به تو عطا کند. این دیگر در نزدیکی کربلا بیان شده است. در خود کربلا هم حضرت مکرر به مسأله‌ی شهادتشان تصریح می‌کنند. یادتان است که در ورود به کربلا همان جمله‌ی معروف را بر زبان می‌آورند که: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ**<sup>۲۶</sup> **فَهَاؤُنَا وَاللَّهِ مَحَطُّ رِحَالِنَا... وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ مَحْشَرُنَا وَ مُتَشَرُّنَا وَ بِهَذَا وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ لَا خِلَافَ لَوَعْدِهِ**<sup>۲۷</sup>؛ پناه می‌برم به خدا از اندوه و مصیبت و بلا! به خدا سوگند اینجا محلّ بارانداز ماست. اینجا همان جایی است که ما دفن خواهیم شد؛ محلّ قبر ماست. اینجا همان محلّی است که فردای قیامت از آن محشور می‌شویم و این وعده را جدّم رسول خدا ﷺ به من داده و هیچ تخلفی از این وعده نخواهد بود. این از ورودشان به کربلا و بعد هم دیگر حضرت به-روشنی و پی‌درپی تصریح می‌کنند. عصر تاسوعا، دوباره به حضرت یک حالت خوابی دست می‌دهد و بعد می‌فرمایند: **إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ سَائِرُ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ**<sup>۲۸</sup>؛ من پیغمبر ﷺ را در خواب دیدم که به من فرمود: حسین جان! تو خیلی زود به سمت ما خواهی آمد و به ما ملحق می‌شوی. **إِرْكَبْ [بِنَفْسِي] أَنْتَ يَا أَخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَ تَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ وَ مَا بَدَا لَكُمْ وَ تَسْأَلَهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ**<sup>۲۹</sup>؛ بعد به حضرت ابوالفضل علیه السلام مأموریت دادند که به سمت سپاه دشمن برو و از آنها مهلت بخواه تا امشب

۲۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹ و طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۱۸۰ و ابومخنف کوفی، وقعة‌الطف، ص ۱۷۷.

۲۶. سیدین طاووس، اللّهُوف، ص ۸۱ و موسوعة‌الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۵۹۳ و ج ۱۰، ص ۵۱۵.

۲۷. عروسی‌حویزی، نورالتقلین، ج ۴، ص ۲۲۱ و قمی‌مشهدی، کنزالدقائق، ج ۱۰، ص ۲۷۷ و موسوعة‌الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۲، ص

۵۹۷.

۲۸. سیدین طاووس، اللّهُوف، ص ۹۰ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱ و بحرانی‌اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۲۴۲: **إِنِّي**

**رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا ﷺ وَ أَبِي عَلِيًّا وَ أُمِّي فَاطِمَةَ وَ أَخِي الْحَسَنَ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ**. مفید، ارشاد، ص

۲۰ و ابن‌اثیر، کامل، ج ۴، ص ۵۶: **إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا**.

۲۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱ و ابومخنف کوفی، وقعة‌الطف، ص ۱۹۳ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۸.

را به عبادت بگذرانیم و فردا که روز عاشورا است جنگ انجام شود. به هر حال حضرت در این فاصله کراراً مسأله‌ی شهادتشان را به روشنی بیان فرمودند. شب عاشورا را هم یادتان هست دیگر؛ حضرت اصحاب را جمع کردند و فرمودند: فردا چیزی جز کشته شدن در انتظار ما نیست! بروید! سخنرانی خیلی زیبا و تأمل‌برانگیزی است و آنجا حضرت می‌فرمایند که شهادت در انتظار ماست و فردا شهید خواهیم شد و حتی پیشنهاد می‌دهند که بروید. یکی یکی اصحاب را مورد خطاب قرار می‌دهند که بروید! به حضرت ابوالفضل علیه السلام، برادرانش، به بچه‌های مسلم، به دیگران و دیگران... به همه پیشنهاد می‌کنند که اینها با من کار دارند؛ با شما کاری ندارند؛ از شب استفاده کنید و مرکب راهواری اختیار کنید و بروید. بگذارید فقط من کشته شوم. یعنی تأکید بر اینکه حضرت می‌دانند که شهید می‌شوند. دیگر معلوم است؛ در آستانه‌ی عاشورا است و روشن است که حضرت به خوبی از شهادتشان خبر دارند.

جالب است که در همین سفر، چه بین راه مکه تا کربلا و چه در خود کربلا، حضرت بارها راجع به واقعیت مرگ صحبت می‌کنند که حقیقت مرگ چیست؟ و نسبت به شهادت و مرگ آمادگی کامل دارند و اصلاً هیچ ترسی از آن ندارند. همان موقعی که حضرت به حربن یزید برمی‌خورند و حرّ راه را بر حضرت می‌بندد و حضرت اصرار می‌کنند که راه را ادامه بدهند، او تهدید می‌کند که اگر بخواهید راه را ادامه بدهید، من با شما برخورد خواهم کرد. حضرت می‌فرمایند: **أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي وَ هَلْ يَعْدُوا بِكُمْ** **الْخَطْبُ أَنْ تَقْتُلُونِي؟** آیا با مرگ مرا می‌ترسانی؟ آیا کاری بیشتر از کشتن من از شما برمی‌آید؟ بعد حضرت آن شعر «أخوالأوس» را که برای پسرعمش گفته بود، وقتی که می‌خواست به یاری رسول - خدا صلی الله علیه و آله و سلم برود و پسرعمش او را می‌ترساند که می‌روی کشته می‌شوی، شروع کردند به خواندن آن چند بیت شعری که گفته بود: **وَ سَأَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَ هُوَ يُرِيدُ نَصْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ...**

سَامُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا<sup>۳۰</sup>

حضرت می گویند که من کاملاً آماده‌ی شهادتم و مرگ اصلاً چیزی نیست که از آن بگریزم و ترسی داشته باشم. ببینید، این قبل از رسیدن به کربلاست؛ بین راه است؛ و وقتی به کربلا رسیدند بارها این نکته را بیان کردند.

صبح روز عاشورا حضرت بعد از اینکه نماز جماعت را با اصحاب خواندند، یک صحبتی برای اصحاب کردند و همانجا باز بر این مسأله که حقیقت مرگ چیست و ترسی ندارد، تأکید کردند: **صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ!** ای فرزندان افراد کریم و والامقام در این مبارزه پایمرد باشید! **فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الصَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ؛** مرگ نیست مگر پلی که با آن از سختی‌ها و دشواری‌ها به سمت بهشت‌های وسیع و گسترده و نعمت‌های همیشگی عبور می‌شود. **فَأَيُّكُمْ بَكَرُهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟** کدام یک از شما کراهت دارد که از زندانی آزاد شود و به قصری وارد شود؟ مرگ همین است! برای ما چیزی بیش از این نیست. **وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ<sup>۳۱</sup>؛** ولی برای دشمنان ما مرگ جز این نیست که کسی از یک قصری به یک زندان و شکنجه‌گاهی وارد شود. درواقع حضرت حقیقت مرگ را تبیین می‌کنند و می‌گویند که مرگ برای ما چیز شیرین و گوارایی است؛ ترسی از مرگ نداریم!

۳۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۸ و طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۳۳۲ و بحرانی‌اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۲۲۸.

ادامه‌ی این شعر:

وَ آسَى الرَّجَالِ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ      وَ فَارَقَ مَثُورًا وَ وَدَّعَ مُجْرِمًا  
فَإِنْ عَشْتُ لَمْ أُنْذَمْ وَ إِنْ مِتُّ لَمْ      كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَ  
أَلَمْ      تُزَعَّمَا

۳۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷ و صدوق، معانی‌الخبار، ص ۲۸۹ و فیض‌کاشانی، نوادرالخبار، ص ۳۱۴.

باز در روز عاشورا در همان فرمایشاتشان خطاب به اصحاب دوباره به این نکته اشاره می‌کنند؛ وقتی جنگ می‌خواهد شروع شود، تهییج می‌کنند و می‌فرمایند: **قُومُوا أَيُّهَا الْكِرَامُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ<sup>۳۲</sup>؛** برخیزید ای بزرگواران! به سمت مرگی که گریزی از آن نیست. همه خواهند مُرد؛ شما خود به استقبال شهادت بروید! **فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ؛** این تیرها فرستاده‌های این قومند به سوی شما. **فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ يَعْبُرُ بِهِوْلَاءِ إِلَى جَنَّاهُمْ وَ بِهِوْلَاءِ إِلَى نيرانِهِمْ؛** به خدا سوگند بین شما، و بهشت و دوزخ، جز مرگ نیست که این گروه را (یعنی یاران مرا) به بهشتشان رهنمون می‌شود و عبور می‌دهد؛ منتقل می‌کند؛ و آن دشمنان مرا هم به سمت دوزخ‌هایشان روانه می‌کند و گسیل می‌دارد.

و بعد از نماز ظهر عاشورا هم حضرت در یک سخن کوتاه به یارانشان بیان می‌کنند: **إِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةُ قَدْ فَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ اتَّصَلَتْ أَنْهَارُهَا وَ ائْتَعَتْ ثِمَارُهَا وَ زَيَّنَتْ قُصُورُهَا وَ تَوَلَّغَتْ وُلْدَانُهَا وَ حُورُهَا، وَ هَذَا رَسُولُ-اللَّهِ ﷺ، وَ الشُّهَدَاءُ الَّذِينَ قَتَلُوا مَعَهُ، وَ أَبِي وَ أُمِّي يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ عَلَيْهِمْ، وَ يَتَبَاشَرُونَ بِكُمْ، وَ هُمْ مُشْتاقُونَ إِلَيْكُمْ، فَحَامُوا عَنْ دِينِكُمْ، وَ ذَبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛** ای بزرگواران! این بهشت است که درهایش گشوده شده و نهرهایش جاری شده و میوه‌هایش به ثمر رسیده! و این رسول خدا ﷺ است! و این شهدایی هستند که در راه خدا به شهادت رسیدند که چشم‌انتظار و منتظر قدم‌های شما هستند و به شما مژده می‌دهند! پس برخیزید و از دین خدا و دین پیامبر خدا ﷺ و از حرم و خانواده‌ی رسول-خدا ﷺ دفاع کنید. این هم نگاه اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ به شهادت و مرگ در راه خداست و اصلاً آن را تلف شدن، خود را به هلاک انداختن و این‌گونه حرف‌ها تعبیر نمی‌کند.

جلسه‌ی قبل هم اشاره کردم که اگر کوفیان نامه نمی‌نوشتند، اگر یزید اصرار نمی‌کرد که باید با من بیعت کنی، این‌گونه نبود که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در مسجد می‌نشست نماز و قرآنش را بخواند و در خانه-اش هم آرام زندگی کند. حرکت حضرت یک حرکت انفعالی نبود که شروع‌کننده‌ی آن یزید باشد و

۳۲. سیدبن طاووس، اللّهُوف، ص ۱۰۰ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۰.

دعوت به بیعت، یا کوفیان باشند و دعوت به حکومت؛ و حضرت انفعالی عمل کرده باشد؛ دنباله‌روی این ماجرا باشد و نه شروع‌کننده. نه! حرکت اباعبدالله علیه السلام حرکت ابتدایی است؛ هدف مقدّس و روشنی دارد. جلسه‌ی قبل اشاره کردم، در همان مجلسی که ولیدبن عتبه استاندار مدینه، حضرت را خواست تا از ایشان بیعت بگیرد، حضرت به روشنی بیان کردند که چگونه از من انتظار داری با یزیدی که آدم فاسد و آلوده‌ای است بیعت کنم؟! مثل مایی بیاییم با یزید بیعت کنیم؟! ما که هستیم؟ ما اهل بیت پیامبریم؛ ما کسانی هستیم که معدن رسالتیم؛ محلّ آمد و شد ملائکه‌ایم؛ محلّ فرود آمدن رحمت پروردگاریم! آفرینش با ما آغاز شد و با ما خاتمه خواهد یافت! اما در برابر، یزید کیست؟ **يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ**؛ یزید یک شخص شرابخوار و الکلی، آدمکش، جنایتکار، کسی که بی‌پرده و علنی مرتکب هر فسق و فجور و فحشایی می‌شود؛ **وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ**<sup>۳۳</sup>؛ همچون منی با همچون او بی محال است بیعت کند! این از نقطه‌ی شروع! هنوز کو نامه‌ی کوفیان؟! و گفتم فردای آن روز هم که مروان حضرت را می‌بیند، حضرت چگونه در پاسخ مروان می‌فرمایند: خلافت بر خاندان ابی‌سفیان حرام است! **وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَيْتِ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ**<sup>۳۴</sup>؛ فاتحه‌ی اسلام را باید خواند، وقتی که اسلام به رهبری مثل یزید مبتلا شود؛ حاکم حکومت اسلامی یزید بشود. بحث حضرت اصلاً دنباله‌روی از نامه‌های کوفیان نیست. یک هدف مقدّس و روشن را دنبال می‌کنند.

وقتی اطرف برادر ناتنی امام حسین علیه السلام آمد اصرار کرد تا حضرت بیعت را امضاء کند، حضرت به او فرمودند: من به هیچ قیمتی زیر بار ذلّت نمی‌روم. تو از من می‌خواهی که به ذلّت بیعت با یزید تن بدهم؟! همان‌جا فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من حدیث کرد و خبر داد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، هم شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر داده و هم شهادت مرا و محلّ دفن امیرالمؤمنین علیه السلام هم نزدیک محلّ دفن من است. بعد فرمودند: **فَتَظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ!**؟ اطرف تو

۳۳. سیّدین طاووس، اللّهوف، ص ۲۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۱۷۴.

۳۴. سیّدین طاووس، اللّهوف، ص ۲۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۱۷۵.

فکر می‌کنی چیزی می‌دانی که من حسین آن را نمی‌دانم؟! ناآگاهم؟ آمدی مرا آگاه کنی؟! **وَ أَنَّهُ [وَاللَّهِ] لَا أُعْطِيَ الدِّينَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا<sup>۳۵</sup>**؛ به خدا سوگند من ابداً تن به خواری نخواهم داد. حضرت آن روح سلحشوری و حرکت حماسی خودشان را از همان نقطه‌های آغاز مسأله دارند ابراز می‌کنند. در خود مدینه که هنوز اصلاً نامه‌ای نیامده که بگوئیم حضرت فریب نامه‌های کوفیان را خورده باشد.

باز اشاره کردم محمدحنفیه هم که آمد، حضرت همین حرف را به او زدند؛ فرمودند: نه این طور نیست. هیچ جایی در کره‌ی زمین محلّ امنی برای من نیست. انسان یاد جمله‌ی امام‌خمینی علیه السلام می‌افتد که وقتی ناچار شدند از خاک عراق بیرون بیایند و از آن طرف هم فرودگاه‌ها و کشورها می‌گفتند که ما ایشان را نمی‌پذیریم، فرمودند: اگر هیچ جای دنیا هم به من اجازه‌ی ورود ندهند، من از این فرودگاه به آن فرودگاه می‌روم و نهضتم را ادامه می‌دهم. این الهام گرفته از همین فرمایش اباعبدالله علیه السلام است که فرمودند: **لَوْ لَمْ يَكُنْ مَلْجَأٌ وَ لَا مَأْوَى لَمَا بَاعَتْ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ<sup>۳۶</sup>**؛ اگر در همه‌ی دنیا هیچ پناهگاهی، هیچ نقطه‌ی امنی برای من حسین نباشد، من هرگز با یزیدبن معاویه بیعت نمی‌کنم. یعنی کاملاً معلوم است که حرکت، یک حرکت حماسی با اهداف روشن است؛ یک نهضت روشن است. در آن وصیت‌نامه‌ای که حضرت قبل از خروج از مدینه به محمدحنفیه سپردند به چه صراحتی بیان کردند: **أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ<sup>۳۷</sup>**؛ من آدم خودخواهی نیستم؛ آدم خوش‌گذرانی نیستم که به‌خاطر دستیابی به خوش‌گذرانی‌هایم بخوادم قیام کنم؛ آدم مفسد و آشوب‌طلب و

---

۳۵. سیدبن طاووس، اللّهُوف، ص ۲۷ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۲۸۶ و ج ۹، ص ۹۳۹.

۳۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۷۸ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۷۹ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

ستمگری نیستیم. منحصرأ قیام من برای طلب اصلاح در امتّ جدّم است. می‌خواهم امر به معروف کنم؛ نهی از منکر کنم. طبق سیره و روش جدّم رسول خدا ﷺ و پدرم امیرالمؤمنین علیؑ حرکت کنم.

خوب، اینها در مدینه است. در مکه هم حضرت در نامه‌ای که به مردم بصره نوشتند، که شاید جلسه‌ی قبل هم اشاره کرده باشم، همان‌جا به این مسأله که حکومت حقّ ایشان است، تصریح کردند؛ حضرت به روشنی می‌گویند؛ بعد از اینکه فرمودند: **أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَ أَكْرَمُهُ بِنُبُوَّتِهِ وَ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَّغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ ﷺ وَ كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ، فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمَسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ؛** خدای متعال پیامبر اکرم ﷺ را از بین خلق برگزید و او را با نبوت کرامت بخشید و به رسالت انتخاب کرد؛ بعد پیامبر ﷺ از دنیا رفت و خدا او را از بین ما برد و پیامبر ﷺ برای بندگان خدا، و خدای متعال برای بندگانش، خیرخواهانه رفتار کردند.

پیغمبر ﷺ آنچه را که به آن برانگیخته و فرستاده شده بود، به نحو کمال ابلاغ کرد و ما اهل بیت پیغمبر ﷺ و اولیاء او و اوصیای او هستیم. کسانی هستیم که از جانب پیامبر ﷺ ولایت داریم و ما وارثان او هستیم. **وَ أَحَقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ؛** ما سزاوارترین مردم هستیم که در جای او خلافت او را عهده‌دار شویم؛ اما قوم ما و مردم این امتّ دنبال کسان دیگری رفتند. ما تن دادیم و خواستیم اختلاف پیش نیاید؛ از اختلاف کراهت داشتیم و تحمل کردیم؛ اما می‌دانیم که ما به این حقّ نسبت به دیگران و کسانی که حکومت را به دست گرفتند، سزاوارتریم. یعنی تصریح بر اینکه حکومت حقّ ماست و این حقّ را از ما غصب کردند. بعد حضرت اشاره می‌کنند که: **وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ؛** من فرستاده و نماینده‌ی خودم را با این نامه به‌سوی شما مردم بصره می‌فرستم. **وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ؛** من شما را دعوت می‌کنم به کتاب خدا، قرآن و سنت پیامبرش ﷺ؛ **وَ أَنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ؛** روش پیامبر ﷺ مُرد. **وَ الْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ؛** و بدعت‌ها زنده شدند؛ و من هدفم این

است که با اینها مبارزه کنیم. **وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةً**  
الله<sup>۳۸</sup> این نامه‌ای است که در مکه به مردم بصره نوشتند.

و بعد بین راه هم حضرت مکرر به حقایق خودشان بر حکومت تصریح کردند. در همان سخنرانی اولی که برای سپاه حربن‌یزید ریاحی کردند، در ملاقاتی که بین راه اتفاق افتاد، حضرت به صراحت مسأله را تبیین کردند که حکومت حق ماست و یزید سزاوار آن نیست: **أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضَىٰ لِلَّهِ عَنْكُمْ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ**<sup>۳۹</sup>؛ اما بعد ای مردم! ای سپاه حرا! اگر شما تقوا پیشه کنید و حق را برای صاحبان حقیقی آن به رسمیت بشناسید، بیشتر مورد رضای خداست و ما اهل بیت پیغمبریم. ما سزاوارتریم به حکومت از این قومی که مدعی حکومتند؛ درحالی که حکومت متعلق به آنها نیست. این کسانی که با روش جور و ستمگری و تعدی حکومت می‌کنند. تصریح به اینکه حکومت حق ماست و اینها غاصب حق حکومت ما هستند. یعنی حضرت اهداف نهضتشان را در مبارزه با این حکومت ستمگر، بارها تبیین کردند.

باز مورد دیگر در منزل بیضه است که حضرت در خطاب به همین سپاهیان حرّ صحبت کردند و آنجا خیلی مفصل‌تر بیان نمودند: **أَمَّا بَعْدُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ مَنْ رَأَىٰ سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛** ای مردم! - حضرت دارند به سپاهیان حرّ خطاب می‌کنند که همان مردم کوفه‌اند - رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس یک سلطان و حاکم ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌کند، و عهد الهی را می‌شکند، و با سنت و روش پیامبر ﷺ مخالفت می‌کند، در بین مردم با گناه و تعدی عمل می‌کند، این حاکم را ببیند ولی درصدد تغییر او برنیاید و چه با عمل و چه با سخن علیه او

۳۸. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۰۷ و پژوهشکده‌ی باقرالعلوم، موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۴۲۱.

۳۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷ و طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۴۴۸ و مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۹.



نیاشود، سزاوار و حقّ است بر خدا که این تماشایی ساکت و بی‌عمل را در همان محلی که این حاکم ستمگر را در دوزخ، جا می‌دهد، جا بدهد. بعد حضرت فرمودند: **وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ؛** این دستگاه یزیدی اطاعت و فرمانبری از شیطان را لازم دانستند و ملازمش شدند و دست هم بر نمی‌دارند؛ اما اطاعت از خدای رحمان را ترک کردند. **وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ؛** اینها فساد را آشکارا مرتکب می‌شوند و در برابر، احکام و حدود الهی را تعطیل کردند. **وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ؛** همه‌ی اموال عمومی را در جیب خود ریختند و مختصّ خودشان کردند. **وَ أَخْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ؛** حلال خدا را حرام کردند؛ حرام خدا را حلال کردند. و من حسین سزاوارترین شخص هستم که غیرت بورزم و در مقام تغییر اینها بریایم. بعد حضرت فرمودند: **وَ قَدْ آتَنِي كُتُبِكُمْ وَ قَدِمْتِ عَلَيَّ رُسُلِكُمْ<sup>۴۰</sup>؛** نامه‌های شما مردم کوفی برای من آمد. شما مرا دعوت کردید به کوفه بیایم! حالا این‌طور آمده‌اید و سر راه مرا گرفته‌اید؟! البته فرمایشاتشان طولانی است؛ می‌خواهم بگویم حضرت منزل به منزل اهداف خود را بیان کردند.

در منزل غذیب‌الهیجات، طریم‌اح‌بن‌عدی و نافع‌بن‌هلال و سعد و عمروبن‌خالد در بین راه به حضرت برخوردند و حضرت با آنها صحبتی فرمودند: **أما وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا؛ قُتِلْنَا أَمْ ظَفَرْنَا<sup>۴۱</sup>؛** به خدا سوگند من امید دارم که آنچه خدا اراده کرده در مورد ما اتفاق بیفتد، خیر ما را در برداشته باشد؛ چه شهید شویم و چه پیروز. **فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا<sup>۴۲</sup>؛** **اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَ لَهُمُ الْجَنَّةَ وَ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِكَ وَ رَغَائِبِ مَذْخُورِ ثَوَابِكَ<sup>۴۳</sup>؛** چون خیر شهادت مسلم و هانی‌بن‌عروه رسید، حضرت فرمودند: آنها کسانی هستند که دین خودشان را ادا کردند

۴۰. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲ و ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۷۲ و ابن‌شعبه‌ی حرّانی، تحف العقول، ص ۵۰۵.

۴۱. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۷۴ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۴۸۲.

۴۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۳.

۴۳. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۷۵ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۴۸۳.

و ما هم کسانی هستیم که منتظریم این اتفاق برایمان بیفتد و در راه خدا جان ببازیم؛ بعد دعا کردند...

مورد دیگر وقتی است که حضرت وارد کربلا می‌شوند. در روز ورود به کربلا، خطاب به اصحاب خودشان اهداف نهضت را بیان می‌کنند: **إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ؛** ای یاران می‌بینید که چه برای ما پیش آمده! ما را در اینجا محاصره کرده‌اند و نه اجازه‌ی ورود به کوفه را می‌دهند؛ نه اجازه‌ی حرکت از اینجا را. **وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ؛** دنیا از ما رو برگردانده است. **وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حِدَاءً وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الْإِنَاءِ وَ حَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ؛** و چیزی از دنیا هم باقی نمانده؛ جز به اندازه‌ی ته‌مانده‌ی تنگ آبی یا باقیمانده‌ی غذایی که لای دندان حیوانی باشد! دنیا ارزشش همین قدر است و همین قدر بیشتر هم از آن باقی نمانده؛ بعد حضرت فرمودند: **أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؛** نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود؟ و از باطل هیچ پرهیزی ندارند؟ **لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا؛** هر مؤمنی باید در چنین شرایطی رغبت کند برای شهادت! **فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا؛** هر آینه من شهادت و مرگ را جز سعادت، و زندگی با ظالمان را جز خواری و ذلت چیزی نمی‌بینم. **النَّاسُ عبيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعِقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ؛** مردم بندگان دنیا هستند؛ دنیاپرستند و دین لقلقه‌ی زبان‌های آنهاست. **يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛** تا زمانی که معیشتشان تأمین است، یک ادعایی از دین‌داری هم می‌کنند. **فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ<sup>۴۴</sup>؛** ولی وقتی با بلاها و سختی‌ها امتحان می‌شوند و در معرض سختی‌ها قرار می‌گیرند، دینداران بسیار کم می‌شوند و بقیه دست از دینشان برمی‌دارند. علی‌ای‌حال اینجا بحث نامه‌های مردم کوفه نیست و اینکه ما می‌خواهیم برویم کوفه حکومت بکنیم. حضرت می‌فرمایند: وقتی به حق عمل نمی‌شود و از باطل پرهیز نمی‌کنند، هر مؤمنی باید خودش را برای شهادت آماده کند.

۴۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷ و سیدبن طاووس، اللّهوف، ص ۷۹ و ابن‌شعبه‌ی حرّانی، تحف‌العقول، ص ۲۴۵.

و مورد دیگر در همان سخنرانی است که روز عاشورا داشتند. چون می‌دانید، حضرت در روز عاشورا دو سخنرانی برای سپاه دشمن ایراد کردند. در اولین سخنرانی هم که بیان فرمودند، باز اهداف حضرت از نهضتشان کاملاً روشن است. فرصت نیست کل سخنرانی را بخوانم؛ یک عبارتش را می‌خوانم: **لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ**<sup>۴۵</sup>؛ سوگند به خدا نه مثل افراد ذلیل دست تسلیم به آنها می‌دهم و بیعت می‌کنم و نه مثل بردگان از پیش دشمن می‌گریزم. حضرت به روشنی می‌گویند که حرکتشان، یک حرکت کاملاً حماسی است. اینکه نویسنده‌ی آن کتاب می‌گوید: بله، امام حسین علیه السلام آمد و خیلی التماس کرد که بلکه صلح بشود، و خطاب به مردم کوفه گفت که اگر نمی‌خواهید من بیایم و امامتان بشوم، خیلی خوب، عیبی ندارد، من برمی‌گردم و می‌روم به خانه‌ی خودم و نه کاری به یزید دارم و نه اینکه فسادی وجود دارد! واقعاً از این جمله‌ها این چیزها را می‌شود فهمید؟!

مورد دیگر در سخنرانی دومشان در روز عاشورا برای سپاه عمر سعد است. حضرت کاملاً تبیین می‌کند و می‌فرمایند: **وَ أَنْتُمْ إِنْ حَرَبٍ وَ أَشْيَاعَهُ تَعْتَمِدُونَ**؛ ای سپاه عمر سعد! نقطه‌ی اتکا و اعتماد شما پسر حرب است و پیروانش! شما به یزید و یارانش تکیه کرده‌اید! نقطه‌ی اتکاءتان این است. **وَ إِيَّانَا تُخَاذِلُونَ**؛ شما کوفیان به یزید و دستگاه حکومت یزیدی تکیه کردید و دارید ما را خوار می‌کنید. **أَجَلٌ وَ اللَّهُ الْخَذْلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ**<sup>۴۶</sup>؛ بعد حضرت می‌گویند که چه خواری‌یی گریبانگیر شما خواهد شد. سخنرانی طولانی و مفصّلی است؛ فقط آن جمله‌ای را که مورد نظر است می‌خوانم؛ جمله‌ی خیلی معروفی است که حضرت خطاب به کوفیانی که کل سپاه عمر سعد هستند، می‌فرمایند: **فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ هُمْ**<sup>۴۷</sup>؛ به خدا سوگند شما آن کسانی هستید که خدای متعال در آن آیه شما را لعنت کرده! **أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ**؛ این پست فرزند پست! یعنی حضرت یک جو، یک سر سوزن ترس

۴۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۴۲ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۸.

۴۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۵۲ و موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۳۴۳.

۴۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹ و موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۳۴۳.

ندارد؛ از همان نقطه‌ی آغازی که فرمود: **يَزِيدُ رَجُلًا فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمَحْرَمَةِ مُغْلِبٌ بِالْفِسْقِ!**  
<sup>۴۸</sup> من با این یزید شرابخوار جنایتکار آدمکشی که بی‌پرده و علنی مرتکب فسق می‌شود، بیعت نمی‌کنم. چگونه من با او بیعت کنم؟! و این هم آخر کار امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است در روز عاشورا! به همه می‌گوید: این پست فرزند پست، مرا بین دو چیز مخیر کرده، بین شمشیر و تن دادن به خواری. **و هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ؛** و دور است از ما تن دادن به خواری. **يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛**<sup>۴۹</sup> تن دادن به خواری را نه خدا بر ما می‌پسندد، نه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ می‌پسندد، و نه مؤمنان، و نه دامن‌های پاکی که ما در او پرورش یافتیم، نه افراد باحمیت این را بر ما می‌پسندند که ما طاعت لئیمان را در برابر قتلگاه کریمان برگزینیم.

به هیچ وجه آن‌طور نیست که این نویسنده می‌گوید که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به کوفیان گفت: شما مرا نمی‌خواهید؟ عیبی ندارد! پشیمان شده‌اید از اینکه ما بیاییم بر شما فرمانروایی کنیم؟ خوب ما را رها کنید؛ می‌رویم در همان مدینه زندگی می‌کنیم و با یزیدبن معاویه صلح می‌کنیم. آیا واقعاً از این جمله‌ها این را می‌شود فهمید؟! خوب صلح کردن با یزیدبن معاویه چگونه ممکن است؟ با آن خصوصیتاتی که یزید دارد که دیگر مثل معاویه منافقانه رفتار نمی‌کند که در دل، دشمن اسلام باشد، و در ظاهر تظاهر به دیانت کند. این بی‌پرده می‌گوید که:

**لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ**<sup>۵۰</sup>

بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند! نه خبری از آسمان آمده بود؛ نه وحیی نازل شده بود! همه‌ی اینها دروغ است! باز معاویه یک تظاهری به مسلمانی می‌کرد. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ چگونه با این صلح کند؟! آن-

۴۸. سیدبن طاووس، اللّهُوف، ص ۲۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۱۷۴.

۴۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹ و سیدبن طاووس، اللّهُوف، ص ۹۷ و ابن‌شعبه‌ی حرّانی، تحف‌العقول، ص ۵۸.

۵۰. سیدبن طاووس، اللّهُوف، ص ۱۸۱ و طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷ و اربلی، کشف‌الغمّه، ج ۲، ص ۲۱.

وقت این جمله‌ی حضرت یعنی اینکه می‌خواست صلح کند؟! بله، ده سال اول دوران امامت امام-حسین علیه السلام ادامه‌ی همان مسیری بود که امام‌مجتبی علیه السلام تشخیص دادند و انتخاب کردند. اسم آن کاری که امام‌مجتبی علیه السلام کردند، صلح هم نیست؛ نوعی ترک مخاصمه است. صلح نیست؛ سازش نیست؛ رابطه‌ی با صفا و صمیمیت برقرار کردن نیست. در بحث‌هایی که راجع به امام‌مجتبی علیه السلام عرض کردم، خدمتتان گفته‌ام که اولاً همین متن قراردادی که امام‌مجتبی علیه السلام مطرح می‌کنند، چقدر نکته-های دقیقی دارد که عملاً مشروعیت حکومت معاویه، کاملاً زیر سؤال است. بعد هم دیدید، معاویه بلافاصله بعد از اینکه قرارداد امضاء شد، به نخیله رفت و سخنرانی کرد و صلح‌نامه را انداخت زیر پایش و لگدمال کرد و گفت: تمام آن تعهداتی که کردم زیر پایم است! من نه برای نماز، نه برای روزه، و نه هیچ چیز دیگر با شما جنگیدم؛ من برای رسیدن به حکومت با شما جنگیدم که به آن هم رسیدم! یک دانه از تعهداتم را هم عمل نمی‌کنم. می‌بینید که رابطه‌ی صلح منتفی است. نه از جانب امام-مجتبی علیه السلام صلحی مطرح بود و نه معاویه اصلاً چیزی به نام صلح را قبول دارد. صلح‌نامه را زیر پایش می‌گذارد و لگدمال می‌کند و تا زمانی که معاویه زنده بود، امام‌حسین علیه السلام هم در ده سال اول امامتشان، همان راه را ادامه دادند که اسم آن هم صلح نیست. اما می‌خواهم بگویم ماهیت یزید با ماهیت معاویه تفاوت اساسی دارد. معاویه چهره‌ی نفاق بود؛ ولی این یزید چهره‌ی علنی کفر و دشمنی با اسلام است. آیا با این اوصاف جا دارد که بگوییم کوفیان آمدند راه امام‌حسین علیه السلام را بستند و ایشان فرمود، آقا حالا که نمی‌خواهید و از نامه‌هایتان پشیمان شده‌اید مرا رها کنید؛ من هم می‌روم در همان مدینه زندگی می‌کنم و با یزید هم صلح می‌کنم و راهم را ادامه می‌دهم؟! به هیچ وجه این‌گونه نیست! در همان روز عاشورا بعد از اینکه تعدادی از یارانشان به شهادت می‌رسند، حضرت آنجا هم باز بر سازش‌ناپذیری تأکید می‌کنند: **أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِّمَّا يُرِيدُونَ حَتَّىٰ أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ أَنَا مُخَضَّبٌ**

بَدَمی<sup>۵۱</sup>؛ به خدا سوگند آن چیزی که از من می‌خواهند اجابت نمی‌کنم؛ تا درحالی که با خون خودم خضاب شده‌ام با خدا ملاقات کنم! یعنی تا شهادت.

به‌رحال فکر می‌کنم جمع‌بندی این بحث را خود شما کاملاً در ذهنتان کرده باشید که آن ادعایی که نویسنده‌ی شهید جاوید مطرح کرده است، نشان می‌دهد که با نقطه‌نظری از پیش تعیین شده به سمت ماجرا رفته و تلاش کرده ماجرا را به‌سمت خاصی بکشاند و تغییر صورت دهد؛ و حقیقت نهضت اباعبدالله علیه السلام غیر از آنی است که او مطرح کرده و حالا امروز هم بعضی از این جریانات به اصطلاح نو-اندیش دینی یا اصلاح‌طلب، دوباره این حرف‌ها را زنده کردند و مطرح کرده‌اند و کتاب را تجدید چاپ کرده‌اند و دوباره در محافلشان به آن دامن می‌زنند. به هیچ وجه این‌گونه نبوده و آن جنبه‌ی قدسی، الهی، معنوی و حماسی نهضت اباعبدالله علیه السلام و شخصیت ولایی و آسمانی اباعبدالله علیه السلام را به هیچ وجه نمی‌شود از حرکت آن بزرگوار حذف کرد.

این بحث باید در حدّ کاری تحقیقی و با جملات مستند مطرح می‌شد و خدا را شکر که توفیق داد این بحث را مطرح کردیم؛ ان‌شاءالله که مفید واقع شده باشد. از خدای متعال می‌خواهیم ما را از دوستان و یاران باوفا و صدیق اباعبدالله‌الحسین علیه السلام قرار دهد و ما را در دنیا و آخرت به آبروی اباعبدالله-الحسین علیه السلام آبرومند قرار دهد و شفاعت آن بزرگوار را شامل حال ما بگرداند و ما را در راه اباعبدالله-الحسین علیه السلام در دنیا و آخرت ثابت قدم بدارد.

**کلمات کلیدی:** امام حسین علیه السلام، امام‌مجتبی علیه السلام، عاشوراء، شهادت، قیام، حکومت، صلح، تحریف، کفر، نفاق، خیانت، مردم کوفه، یزیدبن معاویه.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۵۱. سیدبن طاووس، اللّهُوف، ص ۱۰۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲ و موسوعه‌الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۲۶.